

فهرست

- می خواهی از همه بهتر باشی؟ ۶
- در آرزوی شهادت هستم هنوز! ۹
- من به دنبال برادران خود هستم ۱۱
- سلام به ظهور زیبایی ها ۱۳
- آیا عمر من طولانی خواهد بود؟ ۱۴
- دیگر در انتظار ظهور نیستم! ۱۶
- به خاطر شما همه کار می کنم ۱۹
- خدا چه کسانی را دوست دارد؟ ۲۱
- این دعا را هر روز بخوان ۲۲
- وقتی کسی دارد غرق می شود ۲۳
- دورگویان را بشناسید ۲۵
- همه خوبی ها کجاست؟ ۲۷
- خدا که عجله نمی کند ۲۸
- سفر آسمانی معراج ۲۹
- این است ثواب منتظر ۳۰
- اشک در چشم دختر خورشید ۳۲
- می خواهم به اوج برسم ۳۴
- به چه فکر می کنی؟ ۳۵
- نگاه کن آفتاب را ببین ! ۳۶

۳۸ نعمت پنهان و آشکار خدا
۴۰ آرزوی جایگاه و مقام آنها را دارم
۴۲ چه نیازی به آل محمد داریم؟
۴۳ چرا اشک آفتاب جاری شد؟
۴۵ منتظر سیصد و سیزده نفر هستم
۴۶ چرا آفتاب را فراموش می کنید؟
۴۷ در آن کتاب چه خواندی که گریان شدی؟
۵۱ دعایی برای همه منتظران
۵۲ ما دیگر خسته شده ایم
۵۴ در خیمه یار خواهیم بود
۵۵ هر روز صبح سلام به آفتاب
۵۶ می خواهی خدا به تو افتخار کند؟
۵۸ به دنبال بهترین عبادت ها
۶۰ هر روز صبح چنین بگو
۶۱ عشق روزگار جوانی من چه شد؟
۶۲ در سجده چه دعایی می خوانی؟
۶۴ چه چیز تو را نجات می دهد؟
۶۶ آیا خورشید پشت ابر را دیده ای؟
۶۷ خوشبخت ترین مرد اصفهان کیست؟
۷۰ خدا کند که بیایی
۷۲ سخن آخر
۷۴ پی نوشت ها
۸۱ منابع تحقیق
۹۴ بیوگرافی مؤلف
۹۵ فهرست کتب نویسنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دورِ خانهٔ خدا خلوت شده بود و من می توانستم کنار درِ کعبه بایستم. آنجا جایی است که تو روزی می آیی، می ایستی و فریاد بر می آوری: «ای مردم دنیا! من مهدی هستم».

لحظاتی آنجا ایستادم و به تو فکر کردم، دلم هوای تو را کرده بود، نمی دانستم چه باید بکنم. بر دوری تو اشک می ریختم.

نمی دانم چه شد که به یاد دوستان خوبم افتادم. آنها بارها از من خواسته بودند تا در مورد تو برایشان بنویسم. من دست به دعا برداشتم، شنیده بودم که دعا در آنجا مستجاب می شود، از خدا خواستم به من توفیق دهد تا بعد از سفر کتابی بنویسم که جوانان بهتر بتوانند روزگار غیبت تو را بشناسند.

این گونه بود که بعد از سفر، قلم را در دست گرفتم و شروع به نوشتن کردم، تو خودت مرا کمک کردی تا این کتاب را تمام کنم.

اکنون اسم آن را «گمگشتهٔ دل» می گذارم، امیدوارم که این تلاش را از من قبول کنی. تو خودت خوب می دانی که من آقایی جز تو ندارم.

مهدی خُدامیان آرانی*

خرداد ماه ۱۳۹۰

*. شمارهٔ همراه ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ و سایت Masabih.com و صندوق پستی: ایران: ۸۷۴۱۵/۳۱۱.

راه ارتباطی شما با نویسنده می باشد.

می‌خواهی از همه بهتر باشی؟

یک شب داشتم به دوران‌های مختلف تاریخی فکر می‌کردم. با خود گفتم خوشا به حال کسانی که در زمان پیامبر زندگی می‌کردند، کسانی که پیامبر را یاری کردند و با تمام وجود از دستورهای آن حضرت اطاعت می‌کردند. به راستی که آنها بهترین مردم تاریخ بودند.

بعد از مدتی فکری به ذهنم رسید، با خودم گفتم: یاران امام حسین علیه السلام که در کربلا شهید شدند از مردم همه زمان‌ها بهتر بودند، زیرا آنها جان خویش را فدای امام خود نمودند و اسلام واقعی را زنده نگه داشتند.

نمی‌دانم آیا تو هم با این سخن من موافق هستی؟ آیا می‌توانیم کسانی را پیدا کنیم که از یاران امام حسین علیه السلام بهتر باشند؟

من مدت‌ها بر این عقیده بودم تا این که با سخنی از امام سجاد علیه السلام روبرو شدم. این سخن برایم خیلی عجیب بود، من جواب سؤال خویش را در این سخن یافتم.

امام سجاد علیه السلام به یکی از یاران خود چنین گفتند: «بدان که روزگار غیبت امام دوازدهم، بسیار طولانی می‌شود. آیا می‌دانی بهترین مردم در همه زمان‌ها چه کسانی می‌باشند؟ کسانی که در زمان غیبت، زندگی می‌کنند و به امامت امام زمان خود اعتقاد دارند و در انتظار ظهور هستند. آنها بهترین مردم همه زمان‌ها هستند. آنها خود مظهر ظهور هستند و گلِ سرسبد دنیا هستند.»

دوست خوب من!

باور کن، تو خود که در این روزگار غیبت زندگی می کنی اگر به وظیفه خود عمل کنی، از مردم همه روزگاران بهتر خواهی بود و نزد خدا مقامی بس بزرگ خواهی داشت.

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ ... أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ: همانا مردم روزگار غیبت

امام زمان ... از مردم همه زمانها بهتر می باشند».

یعنی اگر تو بتوانی منتظر واقعی امام زمان باشی، حتی از یاران امام حسین علیه السلام هم بهتر هستی.

درست است که تو در روزگار غیبت قرار گرفته ای و از دیدار امام زمان خویش بی بهره ای، اما می توانی از این شرایط به گونه ای استفاده کنی که همه مردم تاریخ، حسرت درک و کمال تو را داشته باشند.

البته تو برای رسیدن به این مقام باید دو شرط را مراعات کنی:

الف: به امامت امام زمان خویش اعتقاد داشته باشی و در این اعتقاد به یقین رسیده باشی و خود مظهر ظهور ایشان باشی. تو باید سطح اطلاعات و آگاهی خود را در زمینه امام خود زیاد و زیادتر کنی و برای هر شک و شبهه ای، جوابی آماده داشته باشی.

ب: تو باید منتظر واقعی باشی، یعنی همواره به یاد آن حضرت باشی و برای آمدنش لحظه شماری کنی. فکر می کنم خود می دانی کلمه «انتظار» چه معنایی دارد و به چه کسی منتظر می گویند. تو هم باید با تمام وجودت هر لحظه و هر ساعت منتظر آمدن امام خویش باشی، کردار و رفتارت باید به گونه ای باشد که باعث خشنودی امام تو بشود، تو باید یک مسلمان واقعی باشی، کسی که به عمل، اسلام را قبول کرده است، نه این که فقط به اسم، مسلمان است!

دوست خوبم!

آیا دوست داری ادامه سخن امام سجاده علیه السلام را برایت نقل کنم؟ گوش کن این سخن امام تو است: «در روزگار غیبت کسانی هستند که به اندازه‌ای از فهم و معرفت و شناخت می‌رسند که دیگر غیبت و حضور امام برایشان مساوی است. آنان مانند کسانی هستند که در رکاب پیامبر بوده و برای دفاع از اسلام شمشیر زده‌اند. آنان شیعیان واقعی و بندگان خوب خدا هستند». اکنون که این سخن را خواندی آیا باز هم از این که امام‌زمان تو غایب است، شکوه و گلایه می‌کنی؟ تو می‌توانی به جایی بررسی که دیگر حضور و غیبت برای تو فرقی نکند. این وعده امام سجاده علیه السلام است.

خداوند عادل است و در حق هیچ‌کس ظلم نمی‌کند، خدا می‌داند که تو از امام‌زمان خود دور هستی، خدا خودش می‌داند که الان مصلحت نیست تا امام‌زمان ظهور کند، شاید صدها سال طول بکشد تا روزگار ظهور فرا برسد، اما جای هیچ نگرانی برای تو نیست. تو می‌توانی به سطحی از آگاهی و شناخت بررسی که دیگر غیبت امام‌زمان و حضور او برای تو مساوی باشد.

خوشا به حال تو!

پس برخیز به وادی شناخت و معرفت امام‌زمان خویش قدم بگذار، دیگر بس است روزگاری که فقط به احساس و شور اکتفا می‌کردی. برخیز و به کسب شناخت و معرفت پرداز.

امام سجاده علیه السلام راه را برای تو مشخص کرد؛ کسب معرفت و آگاهی، راهی است که تو را از همه سختی‌ها نجات می‌دهد و تو را به نقطه اوج بندگی می‌رساند.^۱

در آرزوی شهادت هستیم هنوز!

نمی دانم نام مرا شنیده‌ای؟ اسم من، «جابر جُعفی» است. من یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام هستم. امروز می خواهم برای تو حکایتی را نقل کنم. من در شهر کوفه زندگی می کنم، خیلی دلم می خواست که به زیارت خانه خدا بروم. نزدیک ایام حج که شد با جمعی از دوستان خود به سوی مکه حرکت کردیم، شکر خدا که موفق شدیم اعمال حج را انجام دهیم! اکنون تصمیم گرفتیم تا به مدینه سفر کرده و بار دیگر امام صادق علیه السلام را ببینیم. آری! هیچ چیز در دنیا برای ما مثل دیدار با امام معصوم، ارزشمند و لذت بخش نیست.

وقتی به مدینه رسیدیم چند روزی در آنجا ماندیم و از حضور آن امام بزرگوار استفاده می بردیم و از سخنان او برای سعادت دنیا و آخرت خویش بهره می گرفتیم.

کم کم باید برای بازگشت به کوفه آماده می شدیم، سفر طولانی شده بود و زن و بچه های ما منتظر بودند. برای آخرین بار نزد امام رفتیم و می خواستیم با او خدا حافظی کنیم.

یکی از دوستان من رو به امام کرد و گفت: ای فرزند رسول الله! از تو می خواهیم که در این آخرین لحظات با ما سخنی بگوئید تا ما آن را آویزه گوش خویش قرار دهیم.

امام به ما نگاهی کرد و چنین فرمود: «از شما می‌خواهم که همدیگر را یاری کنید و با یکدیگر مهربان باشید، ثروتمندان شما از مستمندان دستگیری کرده و به آنها کمک نمایند. هر چه را که برای خود می‌پسندید، برای دیگران هم بپسندید. شما به شهر خود می‌روید و سخنان ما به شما می‌رسد، شما باید این سخنان را مورد بررسی قرار دهید. اگر این سخنان موافق قرآن باشد قبول کنید و اگر آن را مخالف قرآن یافتید آن را قبول نکنید. اگر شما به گونه‌ای زندگی کنید که ما از شما می‌خواسته‌ایم، ثواب شهید را خواهید داشت، هر کدام از شما که مرگ او قبل از ظهور حکومت ما فرا برسد، خداوند به او ثواب شهید می‌دهد».^۲

وقتی ما سخن امام صادق علیه السلام را شنیدیم خیلی به فکر فرو رفتیم، سالیان سال بود که ما منتظر بودیم حکومت اهل بیت علیهم السلام تشکیل شود و بتوانیم جان خود را فدای آرمان مقدس اسلام نماییم، اما آن که روز امام صادق علیه السلام ما را متوجه وظیفه خود نمود.

آری، امام دوست دارد که ما از محرومان جامعه دستگیری نماییم و به فهم و شناخت قرآن نیز بیشتر توجه کنیم.

من به دنبال برادران خود هستم

همه در مسجد نشسته‌ایم و منتظر هستیم تا پیامبر بیاید، دیگر وقت زیادی تا اذان نمانده است، مردم کم کم برای خواندن نماز به مسجد می‌آیند. نگاه کن! این پیامبر است که به این سو می‌آید، همه به احترام او از جای خود بلند می‌شوند. پیامبر به سوی محراب می‌رود و نماز برپا می‌شود. بعد از نماز، پیامبر رو به مردم می‌کند تا برای آنان سخن بگوید، همه منتظر هستند تا امروز هم از سخنان پیامبر بهره‌مند شوند. در این هنگام پیامبر چنین می‌فرماید: کاش می‌توانستم برادرانم را ببینم! پیامبر این موضوع را دو بار تکرار می‌کند. همه ما می‌خواستیم بدانیم که منظور پیامبر از این سخن چیست؟ برادران پیامبر چه کسانی هستند که این قدر او مشتاق دیدار آنهاست. بعضی‌ها خیال می‌کنند که حتماً کسانی برادران پیامبر هستند که آن حضرت را یاری نموده‌اند و از اصحاب او هستند. برای همین یکی از آنها چنین می‌گوید: ای رسول خدا! شما دعا کردی که خدا توفیق دیدار برادرانتان را به شما عنایت کند، آیا ما که به تو ایمان آوردیم و تو را یاری کردیم برادران تو نیستیم؟ پیامبر نگاهی به سوی او می‌کند و می‌گوید: شما یاران من هستید، اما برادران من کسان دیگری هستند، آنهایی که در «آخر الزمان» می‌آیند و به من ایمان می‌آورند در حالی که مرا ندیده‌اند، به خدا قسم من آنها را به نام‌هایشان

می‌شناسم، آنها برای حفظ دین خود با مشکلات زیادی روبرو می‌شوند، به راستی که آنها چراغ‌هایی هستند که مردم را هدایت می‌کنند و خداوند آنها را از فتنه‌های بسیاری نجات می‌دهد، ای کاش من آنها را می‌دیدم!^۳

ایمان آنان از ایمان همه مردم بهتر است، زیرا آنان بر سیاهی روی کاغذ ایمان آورده‌اند، آنان مرا ندیده‌اند و امام‌زمان خویش را به چشم سر ندیده‌اند، اما قلب‌های آنان از نور ایمان روشن است.^۴

وقتی سخن پیامبر به اینجا رسید، همه ما به فکر فرو رفتیم. ما که پیامبر را در جنگ‌ها با تمام وجودمان یاری کرده‌ایم، برادر پیامبر نیستیم! بلکه کسانی که در آینده خواهند آمد، برادران پیامبر هستند، ای کاش ما هم در آن زمان به دنیا می‌آمدیم!!

سلام به ظهور زیبایی‌ها

یک روز که نزد امام رضا علیه السلام رفته بودم از او در مورد روزگار ظهور سؤال نمودم، می‌خواستم بدانم که چه موقع حکومت اهل بیت علیهم السلام تشکیل خواهد شد، چه موقع، دنیا گم شده خود را که همان عدالت است باز خواهد یافت؟ کی گره از کار بشر باز و گشایشی پدیدار خواهد شد؟ امام رضا علیه السلام به من نگاهی کرد و فرمود: «مگر نمی‌دانی اگر در انتظار فرج باشی، همین انتظار، برای تو، فرج است؟»^۵

من با شنیدن این سخن به فکر فرو رفتم، منظور امام از این سخن چه بود؟ خیلی فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که وقتی من منتظر ظهور باشم، در حقیقت به روشنایی و کمال رسیده‌ام، ظهور برای این است که همه انسان‌ها به کمال و زیبایی برسند، وقتی که من در انتظار این زیبایی باشم، خودم نیز زیبا می‌شوم و ارزش پیدا می‌کنم، چرا که تمام فکر و ذهن من به زیبایی می‌اندیشد، من دیگر زیبا فکر می‌کنم، این زیبایی در زندگی من جلوه می‌کند. آری! در انتظار همه خوبی‌ها بودن، خود مرا هم زیبا می‌کند و این، عین زیبایی است.

وقتی من با تمام وجود منتظر آمدن امام‌زمان خویش هستم و برای آمدن او برنامه‌ریزی می‌کنم، ناخودآگاه زندگی خود را به سمت و سوی می‌برم که رنگ و بوی قرآن می‌دهد، اینجاست که در زندگی من، زیبایی ظهور پیدا می‌کند.

آیا عمر من طولانی خواهد بود؟

نام من «ابوبصیر» است، من هیچ‌گاه دنیا را ندیدم، چون من کورمادرزاد به دنیا آمدم. اهل کوفه هستم و از شاگردان امام صادق علیه السلام می‌باشم. امروز می‌خواهم برای شما خاطره‌ای را نقل کنم.

یک روز که نزد امام صادق علیه السلام رفته بودم از آن حضرت سؤال کردم:

– آقای من! آیا عمر من آن قدر خواهد بود که روزگار ظهور را درک کنم؟ آیا من روزگار حکومت شما را خواهم دید؟

– ای ابوبصیر! آیا تو امام خود را می‌شناسی؟ آیا به امام خویش معرفت داری؟
– بله! من بر این باور هستم که تو امام من هستی و فقط اطاعت تو بر من واجب است.

– ای ابوبصیر! اگر تو امام خود را بشناسی دیگر برای تو فرقی نمی‌کند که روزگار ظهور را درک کنی یا نه. تو مانند کسی هستی که در خیمه قائم علیه السلام است و آماده است تا آن حضرت را یاری کند.

– فدایت بشوم. به من بگو که ظهور کی فرا خواهد رسید؟

– ای ابوبصیر! آیا تو هم از آن کسانی هستی که می‌خواهند به دنیا برسند؟ آیا تو هم از کسانی هستی که می‌خواهند تا ظهور فرا برسد و آنها به پول و ثروت برسند؟ ای ابوبصیر! کسی که اعتقاد و یقین به ما داشته باشد و در انتظار ظهور باشد، باید بداند که او به خاطر همان انتظار به کمال واقعی خود می‌رسد.^۶

آن روز بود که فهمیدم که اگر من منتظر واقعی باشم، باید برای من ظهور شده باشد، پس مشکل در این است که من هنوز منتظر واقعی نیستم، خوشا به حال کسانی که منتظر واقعی هستند، آنان دیگر به گم شده خود رسیده‌اند. آنان دیگر در اضطراب نیستند، چون به آرامشی بس بزرگ دست یافته‌اند!

دیگر در انتظار ظهور نیستیم!

حکومت، بسیاری از دوستان مرا در گوشه زندان جای داده است و آنها را آزار و شکنجه می‌کند، شنیده‌ام عده‌ای از آنها مظلومانه به شهادت رسیده‌اند، آنها جرمی به غیر از پیروی از آرمان اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند. وقتی من به این موضوع فکر می‌کنم بسیار ناراحت می‌شوم، تا به کی باید شیعیان مظلوم باشند؟ تا به کی باید این حکومت‌های فاسد به ظلم‌ها و ستم‌های خود ادامه دهند؟ من همواره با ترس و اضطراب زندگی می‌کنم، زن و بچه من همیشه نگران هستند، هر لحظه ممکن است مأموران حکومتی به خانه‌ام بریزند و مرا دستگیر کنند.

چاره‌ای ندارم جز این که دعا کنم، روزگار رهایی فرا رسد و حکومت عدل اهل بیت علیهم‌السلام تشکیل شود. باید برای ظهور دعا کنم. نمی‌دانم آیا آن قدر زنده خواهم ماند که آن روزگار را ببینم یا نه؟ خوشا به حال کسانی که در روزگار ظهور خواهند بود و حضرت مهدی علیه‌السلام را یاری خواهند کرد.

امروز تصمیم گرفتم تا به خانه امام صادق علیه‌السلام بروم تا شاید قدری آرام شوم، دیدار امام معصوم می‌تواند به قلب من آرامش بدهد. آنجا را نگاه کن! آنجا خانه امام است، من تا لحظه‌ای دیگر کنار او خواهم بود.

سلام می‌کنم و جوابی سرشار از محبت می‌شنوم. اکنون امام رو به من می‌کند و می‌گوید: «مقام شما در نزد خدا از کسانی که در زمان ظهور، قائم ما را یاری می‌کنند، بیشتر است».

من قدری با خود فکر می‌کنم، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟ من تا به حال خیال می‌کردم کسانی که در زمان ظهور باشند و امام‌زمان را یاری می‌کنند، از همه بهتر هستند، اما اکنون می‌فهمم که امام صادق نظر دیگری دارد، او ما را که در دوران ظهور زندگی نمی‌کنیم، بهتر از یاران حضرت مهدی علیه السلام می‌داند. این برای من خیلی عجیب بود.

باید صبر کنم تا امام، خودش برای من توضیح دهد. لحظه‌ای می‌گذرد، امام سخن خود را این‌گونه ادامه می‌دهد: «شما هر صبح و شب در ترس و نگرانی به سر می‌برید، هر لحظه ممکن است حکومت، شما را دستگیر کند و به جرم حق‌طلبی روانه زندان کند و شما را شکنجه نماید. شما وقتی می‌خواهید نماز خود را بخوانید در ترس و دلهره هستید، شما نمی‌توانید به راحتی نماز خود را هم بخوانید و به سفر حج بروید. شما با ترس حج خود را به جا می‌آورید، حکومت هر لحظه به دنبال شماست که شما چه می‌کنید و کجا می‌روید».

وقتی من این سخنان را شنیدم، فهمیدم که چرا خدا ما را بیشتر از یاران حضرت مهدی علیه السلام دوست دارد، آری! کسانی که در زمان ظهور حضرت باشند، هیچ ترسی نخواهند داشت، در آن روزگار، حکومت عدل اهل بیت علیهم السلام تشکیل خواهد شد، اما کسی که در روزگار غیبت زندگی می‌کند، زندگی او با ترس و دلهره آمیخته شده است و او باید این سختی‌ها را تحمل کند، آری، خدا عادل است و هرگز به کسی ظلم نمی‌کند، خدا می‌داند شیعیان روزگار غیبت چه حال و روزی دارند، امام آنها غایب است، فتنه‌ها به آنها رو می‌آورد و آنان لحظه به لحظه در آماج دسیسه‌های دشمنان هستند، اما با این حال آنها در راه خود ثابت قدم هستند. خدا این را می‌بیند و به آنان ارزش زیادی می‌دهد و برای همین است که مقام آنها از همه بالاتر است.

دوست من! سخنان امام مایه آرامش من شد. دیگر من حسرت آینده را نمی‌خورم زیرا فهمیدم که باید شکرگزار خدایی باشم که مرا در این روزگار

آفریده است. درست است سختی‌های زیادی را باید تحمل کنم، اما ارزش آن را دارد زیرا در این شرایط من از یاران حضرت مهدی علیه السلام بهتر هستم! از شما چه پنهان، این سخنان امام باعث شد که من دیگر اشتیاق زیادی به فرارسیدن ظهور نداشته باشم. من تا امروز از تمام وجودم برای ظهور دعا می‌کردم، اما الان دیگر نمی‌توانم دعا بکنم، زیرا فهمیده‌ام که این روزگار با همه سختی‌هایش برای رشد و کمال من از دوران ظهور بهتر است. من در این روزگار می‌توانم به اوج سعادت و رستگاری برسم. من می‌توانم گوی سبقت را از همه بریایم!

می‌بینم که تو با تعجب به من نگاه می‌کنی. تو باور نمی‌کنی که چرا من دیگر مشتاق ظهور نیستم. خوب چه کنم؟ هر کس جای من باشد و این سخنان زیبای امام صادق علیه السلام را بشنود همین فکر را می‌کند.

خوب است همین مطلب را با امام در میان بگذارم. رو به امام می‌کنم و می‌گویم: - آقای من! آیا درست است که ما دیگر در آرزوی ظهور حضرت مهدی نباشیم؟

- این چه سخنی است که تو می‌گویی؟ آیا دوست نداری که عدالت در دنیا برقرار شود و مظلومان جهان از ظلم‌ها و ستم‌ها نجات یابند؟

این سخن امام بار دیگر مرا به فکر فرو برد، جواب او کوتاه بود اما معنای زیادی داشت. من باید برای ظهور دعا کنم تا عدالت در جهان پیاده شود و بشر، گمگشته خویش را که همان عدالت واقعی است پیدا کند، اما اگر عمر من آن قدر طول نکشید که روزگار ظهور را ببینم نباید ناامید بشوم، من باید بدانم که اگر من وظیفه خود را خوب انجام بدهم خدا به من پاداشی بزرگ خواهد داد.^۷

به خاطر شما همه کار می‌کنم

به چه فکر می‌کنی؟ رفیق! چرا زانوی غم به بغل گرفته‌ای؟ چرا ناامید شده‌ای؟ شیعه امام‌زمان که نباید ناامید شود، درست است که زمانه بدی است و سختی‌ها بر تو هجوم آورده، اما تو باید مثل کوه استوار باشی و دریایی از امید در وجودت موج بزند.

مثل این است که فایده‌ای ندارد! تو هنوز هم به سیاهی‌ها فکر می‌کنی، من باید کاری انجام دهم که تو مثبت اندیشه کنی. آری! تو قدری نیاز به انرژی مثبت داری.

— آیا خودت هم با من موافق هستی یا نه؟ من نمی‌گویم سختی وجود ندارد، بلکه می‌گویم تو نباید روی این سختی‌ها تمرکز کنی، حرف من این است.

— آخر کدام زیبایی؟

— صبر کن برایت می‌گویم. من از پیش خودم حرف نمی‌زنم. من می‌خواهم سخن امام باقر علیه السلام را برای تو نقل کنم.

آن حضرت فرمودند:

«روزگاری فرا می‌رسد که امام‌زمان از دیده‌ها پنهان می‌شود و شیعیان ما به غیبت و دوری او گرفتار می‌شوند، خوشا به حال کسانی که در آن روزگار بر ولایت امام‌زمان خود باقی بمانند. آیا می‌دانید که خدا چه ثواب‌های زیادی به آنها می‌دهد؟ کمترین چیزی که خدا به آنها عنایت می‌کند این است که خدا با آنان

سخن می گوید».

دوست من! آیا آماده‌ای تا سخن خدا را بشنوی؟

تو که به امامت امام‌زمان اعتقاد داری و بر این باور و عقیده ثابت قدم هستی، آن قدر نزد خدا عزیز هستی که خود خدا با تو این چنین سخن می گوید:
«ای بندگان من! شما به امام خود که از چشم‌ها پنهان است ایمان آورده‌اید، شما را به ثواب زیادی مرزده می دهم.

شما بندگان خوب من هستید. من فقط عبادت شما را قبول می‌کنم و فقط گناهان شما را می‌بخشم!

آیا می‌دانید برای چه باران را بر این زمین نازل می‌کنم؟

من به برکت وجود شما به همه بندگان خود روزی می‌دهم. اگر شما نبودید هرگز باران رحمت خود را نازل نمی‌کردم!

بارها و بارها خواسته‌ام که عذاب را بر مردم گنهکار فرود آورم، اما به خاطر شما عذاب را از آنان دور کرده‌ام».^۸

خدا چه کسانی را دوست دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «روزگاری فرا خواهد می‌رسد که امام تو از دیده‌ها پنهان می‌شود و دوران غیبت از راه می‌رسد، تو باید بدانی که در آن روزگار، خدا از بندگان خویش رضایت بیشتری دارد. خدا کسانی که در آن شرایط بر عقیده مه‌دویّت باقی مانده‌اند را خیلی دوست دارد.

در آن روزگار شما هر صبح و شب منتظر ظهور باشید و بدانید که غیبت امام در دل شیعیان واقعی، هرگز شکّ و شبهه‌ای وارد نمی‌کند، اگر خدا می‌دانست که با غیبت، بندگان خویش دچار تردید می‌شوند هرگز امام‌زمان را از دیده‌ها پنهان نمی‌کرد».^۹

این دعا را هر روز بخوان

اسم من «زُراه» است، من یکی از یاران امام صادق علیه السلام هستم، یک روز آن حضرت رو به من کرد و چنین فرمود:

– روزگاری که امام‌زمان از دیده‌ها پنهان شود، شیعیان ما در انتظار او خواهند بود، اما مردم دیگر دچار شک خواهند شد، عده‌ای خواهند گفت که اصلاً به دنیا نیامده است، عده‌ای هم به این باور خواهند بود که او از دنیا رفته است، اما شیعه واقعی ما در انتظار آمدن او خواهد بود. آن روز همه مردم امتحان خواهند شد تا کسانی که اهل شک و تردید هستند از دیگران جدا شوند. آری! آن روز، روز امتحان است. اگر تو در آن روزگار بودی تلاش کن تا همواره این دعا را بخوانی.
– کدام دعا را؟

– دعایی را که به تو می‌آموزم بارها بخوان، دست به سوی آسمان بگیر و با تمام وجودت، خدای خود را صدا بزن و چنین بگو:

«ای خدای من! از تو می‌خواهم که شناخت خودت را به من عنایت کنی زیرا اگر من تو را نشناسم، به پیامبر تو هم باور نخواهم داشت.

خدایا! از تو می‌خواهم که شناخت پیامبر خودت را به من بدهی که اگر پیامبرت را نشناسم امام خود را هم نخواهم شناخت.

خدایا! از تو می‌خواهم شناخت امام‌زمان را که نماینده توست به من عطا کنی که اگر امام‌زمان را نشناسم، گمراه خواهم شد و دین خود را از دست خواهم داد».^{۱۰}

وقتی کسی دارد غرق می‌شود

یادم نمی‌رود روزی که برای شنا به استخر رفته بودم، البتّه من شناگر ماهری نیستم، بیشتر مواقع، برای رفع خستگی به آب می‌زنم. همین طور که مشغول شنا بودم، نگاهم به نوجوانی ده ساله افتاد که داشت در آب دست و پا می‌زد، او ناخودآگاه به قسمت عمیق‌تر استخر آمده بود، خدای من! او داشت در آب غرق می‌شد!

با عجله به سوی او رفتم، او را در آغوش گرفتم و از آب بیرون آوردم و به کنار استخر بردم، بعد از مدّتی حال او خوب شد، امّا من هیچ‌گاه این خاطره را فراموش نمی‌کنم، وقتی که آن نوجوان در حال غرق شدن بود، با تمام وجودش التماس می‌کرد که کسی او را نجات بدهد. او حتّی نمی‌توانست فریاد بزند، من فقط چشمان او را می‌دیدم که یک دنیا حرف می‌زد.

خلاصه آن روز من یک «غریق» را دیدم، کسی که داشت در آب غرق می‌شد. اکنون که این خاطره را برایت گفتم، می‌خواهم سخنی از امام صادق علیه السلام را برایت نقل کنم. یک روز ابن‌سنان خدمت آن حضرت رسیده بود. آن روز امام به او رو کرد و چنین گفت:

– ای ابن‌سنان! روزگاری فرا می‌رسد که امام شما از دیده‌ها پنهان می‌شود و فتنه‌ها به سوی شما هجوم آورند؛ در آن روز فقط کسی نجات پیدا می‌کند که دعایِ غریق را بخواند.

— دعای غریق؟ آیا منظور شما این است که باید مانند کسی دعا کنیم که در حال غرق شدن است؟ آیا می شود این دعا را به من بیاموزید؟

— ای سَنان! در آن روزگار سخت، باید این دعا را بخوانید: «یا اللهُ یا رَحمانُ یا رَحیم، یا مُقَلَّبَ القُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینک». ای خدای مهربان و بخشنده! ای کسی که قلب‌ها به دست توست، از تو می‌خواهم که قلب مرا بر دین خودت ثابت کنی و مرا از شک‌ها نجات بخشی.^{۱۱}

دورغگویان را بشناسید

– آقای من! فدایت شوم! زمان ظهور کی فرا خواهد رسید؟ کی حکومت شما تشکیل خواهد شد؟ کی به ظلم و ستم پایان خواهید داد؟
– بدان که هر کس برای ظهور، وقت و زمانی را معین کند، دروغگوست. ما هرگز زمانی را به عنوان زمان ظهور معین نمی‌کنیم. شما مواظب باشید که فریب شیادان را نخورید.

– یعنی هر کس که زمان ظهور را معین کند دروغگوست؟
– آری! از این به بعد هر وقت شنیدی یک نفر برای ظهور وقت معین می‌کند، بدون هیچ واژه و ترسی او را دروغگو بخوان. او دروغگوست، ما اهل بیت علیهم‌السلام هرگز برای ظهور زمانی را مشخص نمی‌کنیم.
– فهمیدم، شما می‌خواهید که شیعیان فریب نخورند و گرفتار دروغگویان نشوند.

– کسانی که در امر ظهور عجله می‌کنند، سرانجام از راه درست منحرف می‌شوند، کسانی که تسلیم هستند و به آنچه خداوند مقدر کرده است راضی هستند، نجات می‌یابند.

دوست خوب من!

آنچه برای شما نقل کردم، سخنان امام صادق علیه‌السلام است که به یاران خود فرموده است. امیدوارم که این سخنان را هرگز فراموش نکنی و در دام دروغگویان گرفتار نشوی.

امر ظهور فقط به دست خداست، و هر کس که وقت ظهور را معین کند، دروغگوست.^{۱۲}

خیلی دوست دارم مطلب دیگری را هم برایت بگویم، فرض کن خداوند تصمیم گرفته باشد که ظهور امام زمان در ده سال دیگر باشد، اگر یک نفر بیاید و به صورت کاملاً اتّفاقی بگوید که ظهور ده سال دیگر خواهد بود، آیا می‌توانی حدس بزنی که چه اتّفاقی خواهد افتاد؟

خدای متعال ظهور را به عقب خواهد انداخت تا آن شخصی که وقت ظهور را مشخص کرد رسوا شود و دروغ او بر همه آشکار گردد.

امام صادق علیه السلام بارها گفته است که همه کسانی که وقت ظهور را معین می‌کنند دروغگو هستند، او بی‌جهت این را نگفته است، خدا اراده کرده است تا دروغ همه کسانی که برای ظهور وقت معین کرده‌اند را به همه نشان بدهد، این قانون خداست و هرگز از آن کوتاه نمی‌آید.

شاید افرادی پیدا شوند که از سرِ دلسوزی و برای این که به خیال خودشان مردم را برای ظهور آماده کنند به پیش‌بینی ظهور اقدام نمایند، اما آنها باید بدانند که به زودی دروغ آنها آشکار خواهد شد. این اراده خداست و با هیچ‌کس هم شوخی ندارد.^{۱۳}

همه خوبی‌ها کجاست؟

اینجا شهر کوفه است، من در مسجد کوفه نشسته‌ام، مولایم علی علیه السلام در حال نماز است، من منتظر هستم تا نماز او تمام شود تا نزد او بروم و از سخنانش بهره‌مند شوم.

لحظاتی می‌گذرد، نماز تمام می‌شود، از جای خود برمی‌خیزم و به سوی محراب می‌روم و نزد امام خود می‌نشینم. سلام می‌کنم و جواب می‌شنوم. او با مهربانی به من نگاه می‌کند و من آرامش را در قلب خود می‌یابم.

اکنون او صدایم می‌کند و من در پاسخ می‌گویم:

— فدایت شوم مولای من!

— روزی که شیعیان دچار اختلاف شوند تو چه خواهی کرد؟ روزگاری که هر گروه از گروه دیگر بیزاری بجوید و شیعیان من یکدیگر را دروغگو خطاب کنند.

— آیا چنین روزی فرا خواهد رسید؟

— آری!

— به راستی در آن روزگار هیچ خیری نخواهد بود.

— چنین مگو! تو می‌توانی تمام خوبی‌ها را در آن زمان بیابی، زیرا در همان

روزگار مهدی ما ظهور خواهد کرد.^{۱۴}

خدا که عجله نمی‌کند

– آقای من! تا کی باید صبر کنیم و شاهد باشیم که ستمکاران بر روی زمین حکومت کنند؟ تا کی باید ببینیم که حقوق مردم پایمال می‌شود و خون بی‌گناهان بر روی زمین ریخته می‌شود؟

– شیعیان من! مواظب باشید که مبدا عجله کردن در امر ظهور شما را از راه راست منحرف کند! گروه زیادی به خاطر همین عجله کردن، دین خود را از دست دادند. بدانید که خدا با عجله کردن بندگان خود هرگز عجله نمی‌کند. ظهوری که شما در انتظار آن هستید زمان خاص خود را دارد، باید آن زمان فرا برسد، وقتی زمان آن فرا رسید حتی یک لحظه هم تأخیر نخواهد شد.

دوست من! این هم سخنی دیگر از امام صادق علیه السلام بود که برای تو نقل کردم. ما باید برای ظهور امام زمان دعا کنیم، اما باید تسلیم امر خدا باشیم و هرگز عجله نکنیم.^{۱۵}

سفر آسمانی معراج

شب معراج بود و من به آسمان‌ها رفته بودم، آن شب، من مهمانِ خدا بودم، فرشتگان همه به دیدارم آمده بودند، بعد از دیدار آنها، من به سوی ملکوت رفتم، لحظهٔ وصال فرا رسیده بود. صدایی به گوشم رسید:

ای محمد! تو بندهٔ من هستی و من خدای تو!

فقط مرا عبادت کن و فقط برای من سجده نما و فقط بر من توکل کن که من تو را بنده خوب و پیامبر خود قرار دادم و برادرت علی را به عنوان جانشین تو انتخاب نمودم.

علی، نمایندهٔ من در روی زمین است و امام و پیشوای بندگان من است و اوست که دین مرا زنده نگه خواهد داشت.

من به واسطهٔ علی و فرزندان او که جانشینانش هستند به بندگان خود مهربانی می‌کنم.

آخرین جانشین علی، مهدی است، کسی که قیام خواهد نمود، من زمین را به واسطهٔ او زنده خواهم نمود. در روزگار او بندگان خوب من در روی زمین حکومت خواهند کرد، آن روز توحید در همهٔ دنیا سایه خواهد افکند و کفر نابود خواهد شد.

من فرشتگانم را به یاری او خواهم فرستاد، بدان که او کسی است که بندگان مرا هدایت خواهد نمود.^{۱۶}

مهدی کسی است که عیسی پشت سر او نماز خواهد خواند.^{۱۷}

این است ثواب منتظر

آخر چگونه ممکن است یک نفر بیش از هزار سال عمر کند؟

این امام‌زمانی که شما به او اعتقاد دارید کی می‌آید؟

چرا تا به حال نیامده است؟

این سؤالات برای شما بسیار آشناست، بارها و بارها آن را شنیده‌ایم، دشمنان مکتب تشیع تلاش می‌کنند با این سؤالات، اعتقاد به مهدویت را در میان جوانان ما به چالش بکشند.

به هر حال دشمنان هر روز با نقشه‌های جدید به میدان می‌آیند تا این سرمایه بزرگ انتظار را از ما بربایند. مهم این است که ما بتوانیم تحت تأثیر شبهه و دسیسه‌های آنها واقع نشویم و بتوانیم از باور و اعتقاد خود، با دلیل و برهان دفاع نماییم.

یک روز من با خود فکر می‌کردم و می‌خواستم بدانم کسی که در این شرایط در اعتقاد به آموزه زیبای مهدویت ثابت می‌ماند نزد خداوند چه جایگاهی دارد. برای همین به کتاب‌های مختلفی مراجعه کردم و سخنان امامان معصوم را مطالعه نمودم و به سخن جالبی از امام سجاد علیه السلام برخوردم که دوست دارم آن را برای شما بیان کنم.

امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: «کسی که در روزگار غیبت امام‌زمان خود، بر ولایت ما اهل بیت علیهم السلام باقی بماند، نزد خدا مقامی بس بزرگ دارد و خداوند ثواب هزار

شهید از شهدای جنگ بدر و أحد را به او عنایت می‌کند».^{۱۸}

تعجب نکن! خدا به تو که در این روزگار زندگی می‌کنی و امام‌زمان تو غایب است، ثواب هزار شهید عنایت می‌کند. آیا می‌دانی راز این ثواب عظیم چیست؟

در جنگ بدر و أحد گروهی از یاران پیامبر به فیض شهادت رسیدند، اما آنان پیامبر و معجزات او را می‌دیدند و برای همین به راحتی می‌توانستند به یقین و باور برسند، اما تو که امروز به قرآن ایمان آورده‌ای، نه پیامبر را دیده‌ای و نه امام خود را، ولی به مکتب تشیع باور داری و به آموزه‌های زیبای آن ایمان داری، شب و روز منتظر آمدن امام‌زمان خود هستی، برای همین است که خدا به این باور و به این یقین تو، ارزش زیادی می‌دهد.

اشک در چشم دختر خورشید

روزهای پایانی عمر پیامبر است، دیگر همه فهمیده‌اند که به زودی پیامبر از میان آنها خواهد رفت و به اوج آسمان‌ها پرخواهد کشید.

آنجا را نگاه کن! فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر به سوی خانه پدر می‌رود، او می‌خواهد دیداری با پدر تازه کند، وقتی او وارد اتاق می‌شود اشک در چشمانش حلقه می‌زند.

پیامبر نگاهی به دخترش می‌کند و می‌گوید:

– دخترم! چرا گریه می‌کنی؟

– چرا گریه نکنم حال آن که تو را در این حالت می‌بینم؟ ما بعد از تو چه خواهیم کرد؟

– دخترم! صبر داشته باش و به خدا توکل کن.

غم در چهره فاطمه علیها السلام آشکار است، پیامبر می‌خواهد سخنی بگوید تا دل دخترش شاد شود.

برای همین، با دخترش چنین می‌گوید: «فاطمه جانم، آیا فراموش کرده‌ای که من، پدر تو هستم و شوهر تو، علی، جانشین من است، مگر علی بهترین مردم نیست؟ مگر او اولین کسی نیست که به من ایمان آورده؟ مگر او شجاع‌ترین مردم نیست؟».

نگاه کن که چگونه لبخند شادی بر صورت حضرت فاطمه علیها السلام نقش می‌بندد.

پیامبر سخن خود را ادامه می دهد:

– آیا خوشحال شدی، دخترم؟ آیا می خواهی باز هم برایت سخن بگویم تا بیشتر خوشحال شوی؟

– آری!

– دخترم! بدان آن مهدی که عیسی پشت سر او نماز می خواند از فرزندان تو می باشد.

اینجاست که حضرت فاطمه علیها السلام خیلی خوشحال می شود و دیگر از آن غم و اندوه اثری در چهره او باقی نمی ماند.^{۱۹}

می خواهیم به اوج برسیم

آیا می خواهی در روز قیامت کنار حضرت علی علیه السلام و در درجه او باشی؟
حتماً می گویی: آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟
چگونه ممکن است یک نفری مثل من به آن مقام برسد. من هرگز نمی توانم
خاک پای مولای خود هم باشم؛ چه برسد که بخواهم در همان درجه ای از بهشت
باشم که مولایم در آنجاست.
اما تو می توانی به این مقام برسی، این سخن من نیست، این سخن
مولایم علی علیه السلام است.
می دانم دوست داری که این حدیث را برایت بخوانم.
این سخن را به دقت گوش نما:

حضرت علی علیه السلام فرمود: «مهدی ما از دیده ها پنهان می شود و غیبت او بسیار
طولانی خواهد شد، شیعیان ما به جستجوی او خواهند بود ولی او را نخواهند
یافت. بدانید هر کس در آن زمان بر دین خود باقی بماند و طولانی شدن غیبت
امام، او را ناامید نکند، در روز قیامت کنار من و در درجه من خواهد بود».^{۲۰}
خوشا به حال کسانی که در این زمان، بر دین واقعی باقی بمانند!

به چه فکر می‌کنی؟

نام من «أصْبَغ» است، یکی از یاران حضرت علی علیه السلام هستم، اکنون می‌خواهم یک خاطره برای شما نقل کنم:

روزی از روزها دلم برای مولایم تنگ شده بود، با خود گفتم نزد آن حضرت بروم. از خانه بیرون آمدم و به مسجد کوفه رفتم، وقتی به مسجد رسیدم دیدم مولایم در گوشه‌ای از مسجد نشسته است و به چیزی فکر می‌کند، آثار حزن و اندوه را در صورت او می‌دیدم.

سلام کردم و او جواب مرا داد و بار دیگر به فکر فرو رفت. نمی‌دانستم چه چیزی مولای مرا ناراحت کرده است. رو به او کردم و گفتم:

— مولای من! به چه فکر می‌کنی و چرا اندوهگین هستی؟

— من به یازدهمین امامی که بعد از من می‌آید فکر می‌کنم، من به مهدی فکر می‌کنم. کسی که این دنیا را از عدل و داد پر خواهد نمود. همانا مهدی از دیده‌ها پنهان خواهد شد و همین غیبت، عدّه زیادی را دچار شک و گمراهی خواهد نمود؛ البتّه گروهی هم در همان روزگار بر اعتقاد خود ثابت خواهند ماند و سعادت‌مند خواهند شد.

— مولای من! آیا چنین اتفاقی روی خواهد داد؟ آیا امام از دیده‌ها پنهان خواهد شد؟

— آری! در آن روزگار کسانی که بر امامت و اعتقاد بر مهدی باقی بمانند، نزد خدا بهترین بندگان او خواهند بود.^{۲۱}

نگاه کن آفتاب را ببین!

مهمان امام صادق علیه السلام بودم، منتظر بودم تا آن حضرت برایم سخنی بگوید، او رو به من کرد و گفت:

روزگاری خواهد آمد که امام زمان شما از دیده‌ها پنهان خواهد شد و همه شما آن روز امتحان خواهید شد تا مقدار ایمان شما به امام خود مشخص گردد. در آن روز عده‌ای خواهند گفت که امام زمان مرده است!! اما مؤمنان در انتظار او خواهند بود و در دوری او اشک خواهند ریخت.

روزگار غیبت امام زمان، روزگار سختی خواهد بود و بسیاری از مردم از دین خدا بیرون خواهند رفت، فقط کسانی به راه درست باقی خواهند ماند که خداوند آنها را انتخاب کرده باشد.

آگاه باشید که در آن روزگار، دوازده پرچم دروغین برافراشته خواهد شد و مردم را در شک خواهد انداخت.

وقتی سخن امام به اینجا رسید، من به فکر فرو رفتم، به راستی که چه آینده سختی در انتظار شیعیان است، روزی که امام از دیده پنهان شود و دروغگویان فرصت پیدا کنند و مردم را فریب دهند، در آن روز شیعیان چه خواهند کرد؟ دیگر نتوانستم طاقت بیاورم، ناخودآگاه اشکم جاری شد. امام صادق علیه السلام که گریه مرا دید صدا زد:

– مُفَضَّل! چرا گریه می‌کنی؟

— مولای من! به حال شیعیان گریه می‌کنم، وقتی دوازده پرچم دروغین
برافراشته شود در آن وقت آنها چه خواهند کرد؟
— آنجا را نگاه کن!
— کجا را مولای من؟
— پنجره را می‌گوییم، آیا نور آفتاب را می‌بینی؟
— آری!
— بدان که وقتی زمان ظهور فرا رسد، هیچ شک و شبهه‌ای نخواهد بود، راه حق
و حقیقت، مانند این آفتاب روشن و واضح خواهد بود.^{۲۲}